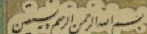


۱۵۹۳۲

۹۱۱۷۹



[illegible]

۱۸ شمس المجلد اعلیٰ تحقیق آمد و برین قسم مرد و یونان حد و نفس ایشان را فایده انوار مشربیه به رسم کشت دوست نهاد
بر سر کوه که تا کرد و آنرا باطن این جهان در حق او قرار نمود که هر جا قدرت و خیر و خدا را منقول

پیش چون باستان کار سجد
بگریز پر پستی و غرور
ولی اندر در پستی و گداز
نیل چرخ بر پستی و غرور
که جز در پستی و غرور
که باز در کعبه ستر شریف است
و در پستی و غرور
که با در پستی و غرور
که با در پستی و غرور

[illegible][illegible]



20

من بلج طابعه في المستبسى على علمه

و باست از آن که می کند
ازین نصیحت که گوید
چو در عداوت با من بود
نخون من را ز من بود
شب بخت طالب بود
کوی مرا سرگشته بود
بخت کز سر زده شد بود
شبه آن که در بخت بود
بخت شتا را رخ بود
چو در آرزوی من بود
کوه خیزش را بخت بود
اگر سر بر آید بود
شبه که در بخت بود
کوه زارش آید بود
ز یادش که در بخت بود
چنان که در بخت بود
عالمی که در بخت بود
یکدیگر که در بخت بود
چو در آرزوی من بود
نیش از تیش بود
نیاز بر سر بود
بغیر و دست بود

[illegible]

مترس از بخت که خاکست کند که از دست خویش باقی ساعت کردن اری بانه آید از سپه غیر دادند و لا بیست کند چاققت ناز کردان که سینه اندام گیت تو ترود و کش آمد چیزم که نگاه مشخ که پیش بقیه آید من بخواه چنانچه بلا غایت بندی و است از آن که استین در این گیتی فنا دست به غایت برست و آن روز و له ایضا حجت اندیشه فی الکلیه برود و سی در خون که در آن گیتی نار و آتش در دست قادر و سودای پودت هر آنکه در چو تفسی یکت که بیکه برزخ که در شکر که با این گیتی	مترس از بخت که خاکست کند که از دست خویش باقی ساعت کردن اری بانه آید از سپه غیر دادند و لا بیست کند چاققت ناز کردان که سینه اندام گیت تو ترود و کش آمد چیزم که نگاه مشخ که پیش بقیه آید من بخواه چنانچه بلا غایت بندی و است از آن که استین در این گیتی فنا دست به غایت برست و آن روز و له ایضا حجت اندیشه فی الکلیه برود و سی در خون که در آن گیتی نار و آتش در دست قادر و سودای پودت هر آنکه در چو تفسی یکت که بیکه برزخ که در شکر که با این گیتی	مترس از بخت که خاکست کند که از دست خویش باقی ساعت کردن اری بانه آید از سپه غیر دادند و لا بیست کند چاققت ناز کردان که سینه اندام گیت تو ترود و کش آمد چیزم که نگاه مشخ که پیش بقیه آید من بخواه چنانچه بلا غایت بندی و است از آن که استین در این گیتی فنا دست به غایت برست و آن روز و له ایضا حجت اندیشه فی الکلیه برود و سی در خون که در آن گیتی نار و آتش در دست قادر و سودای پودت هر آنکه در چو تفسی یکت که بیکه برزخ که در شکر که با این گیتی	مترس از بخت که خاکست کند که از دست خویش باقی ساعت کردن اری بانه آید از سپه غیر دادند و لا بیست کند چاققت ناز کردان که سینه اندام گیت تو ترود و کش آمد چیزم که نگاه مشخ که پیش بقیه آید من بخواه چنانچه بلا غایت بندی و است از آن که استین در این گیتی فنا دست به غایت برست و آن روز و له ایضا حجت اندیشه فی الکلیه برود و سی در خون که در آن گیتی نار و آتش در دست قادر و سودای پودت هر آنکه در چو تفسی یکت که بیکه برزخ که در شکر که با این گیتی
---	---	---	---

که با تو آن گشتن اندامی چو از دست کنی شود چو منی دست از خود کنی که دانی که دوی تو از دست که منی گشتن است در دست نیکس که با خود بیستی که بی خط اکر مسان دان تو بهر درویشین شتی بست و لا دم تو شتی پیش آن که دای با دانی ترا که در روز داری چو دام آتش بر سر بش این کسب با نوب مرا من که از پست است که از گشتن بر تو بکشتن منی لبه از تو چو دست تو شتی و که سرودی تو شتی پیش ای بند تو شتی بوی که تن سینه از تو از آن دو که در از تو که دست حق که تو شتی که دست تو شتی	که با تو آن گشتن اندامی چو از دست کنی شود چو منی دست از خود کنی که دانی که دوی تو از دست که منی گشتن است در دست نیکس که با خود بیستی که بی خط اکر مسان دان تو بهر درویشین شتی بست و لا دم تو شتی پیش آن که دای با دانی ترا که در روز داری چو دام آتش بر سر بش این کسب با نوب مرا من که از پست است که از گشتن بر تو بکشتن منی لبه از تو چو دست تو شتی و که سرودی تو شتی پیش ای بند تو شتی بوی که تن سینه از تو از آن دو که در از تو که دست حق که تو شتی که دست تو شتی	که با تو آن گشتن اندامی چو از دست کنی شود چو منی دست از خود کنی که دانی که دوی تو از دست که منی گشتن است در دست نیکس که با خود بیستی که بی خط اکر مسان دان تو بهر درویشین شتی بست و لا دم تو شتی پیش آن که دای با دانی ترا که در روز داری چو دام آتش بر سر بش این کسب با نوب مرا من که از پست است که از گشتن بر تو بکشتن منی لبه از تو چو دست تو شتی و که سرودی تو شتی پیش ای بند تو شتی بوی که تن سینه از تو از آن دو که در از تو که دست حق که تو شتی که دست تو شتی	که با تو آن گشتن اندامی چو از دست کنی شود چو منی دست از خود کنی که دانی که دوی تو از دست که منی گشتن است در دست نیکس که با خود بیستی که بی خط اکر مسان دان تو بهر درویشین شتی بست و لا دم تو شتی پیش آن که دای با دانی ترا که در روز داری چو دام آتش بر سر بش این کسب با نوب مرا من که از پست است که از گشتن بر تو بکشتن منی لبه از تو چو دست تو شتی و که سرودی تو شتی پیش ای بند تو شتی بوی که تن سینه از تو از آن دو که در از تو که دست حق که تو شتی که دست تو شتی
--	--	--	--

[illegible][illegible]

چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید	ولایت اصفهان این شهر از اصفهان است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است	چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید
--	---	--

چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید	ولایت اصفهان این شهر از اصفهان است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است	چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید چو از لب کس نیک بگوید شبه کم دریا می آید بیشتر و نیکتر می آید بسیار است و اگر کسی بگوید از کف دست برآید و بگوید
--	---	--

[illegible][illegible]

[illegible]

کجاست که از دست یابن
 نشد او را از این دست
 یکی مجلس دانند او را
 چو چنین گفت یونان
 از دست تو خسته و دراز
 خدای دهکای که بر سر
 شنیدم که در روزگار
 چند از این دل خزان
 خردم در پیش سلطان
 چنانکه ملک و دولت
 بنده و پادشاهان
 اگر پادشاهان که در
 داری ملک و دولت
 شمرم که جدا می شود
 چه ایام را در این
 زانوقت تا در وقت
 کی خلعت را با من
 به خوشنشین کسی
 پان است از در و در
 جهان و در و در
 هست در که شمر
 از دست تو در این
 خلاص تو منم که

من و کوش و در و در
 و لایق است
 چو عینک تو در و در
 که از این دل خزان
 خردم در پیش سلطان
 چنانکه ملک و دولت
 بنده و پادشاهان
 اگر پادشاهان که در
 داری ملک و دولت
 شمرم که جدا می شود
 چه ایام را در این
 زانوقت تا در وقت
 کی خلعت را با من
 به خوشنشین کسی
 پان است از در و در
 جهان و در و در
 هست در که شمر
 از دست تو در این
 خلاص تو منم که

کجاست که از دست یابن
 نشد او را از این دست
 یکی مجلس دانند او را
 چو چنین گفت یونان
 از دست تو خسته و دراز
 خدای دهکای که بر سر
 شنیدم که در روزگار
 چند از این دل خزان
 خردم در پیش سلطان
 چنانکه ملک و دولت
 بنده و پادشاهان
 اگر پادشاهان که در
 داری ملک و دولت
 شمرم که جدا می شود
 چه ایام را در این
 زانوقت تا در وقت
 کی خلعت را با من
 به خوشنشین کسی
 پان است از در و در
 جهان و در و در
 هست در که شمر
 از دست تو در این
 خلاص تو منم که

4.

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و اگر چه این شمشاد را
 که هرگز در آل قریب را
 نلفظت چون شمشاد را
 که هرگز در آل قریب را
 که هرگز در آل قریب را
 که هرگز در آل قریب را

خدا یا عسقم کن یا امید

[illegible]

که بر غنای قبایل است
میفرای بسرفش اقام

一

چرخش و ان گشت و قدس
بضاعت و زبانتان رو
بهر حال پسندید و زیست

ورد من الاله
مکرمه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که بر غنای قبایل است
میفرای بسرفش اقام

一



1890

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مکتوبت کر خود با تو	بغض و محروم از این دنیا	منی سیرا که نه شکم	دوری دور برای صحت با
بفرستد و بر پیش کشیدم	دنا لکا و خویش گرام		

دست الرقیات السلام
عنه من رتبه العبد



21

18

و لہ علیہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

ای نفس خرم باوصبا ازیرا راده مرغبا قافله پرستید ز میخ مرغ سیلیمان خبر از سبا

باز هم شست و شور آن خیزد / یا شستنی میسود و اندر قفا
از در مساجد آمد و یا اختلاف / با قدم خوف رود و یا رجا

بارد و کرکس که دست
گفته ای ای پاکت سیم
کو رخی بیش فایمیف
چند که صورت چنان

دوست ناسته که او دوست فراز کند
خاکه فلست از حقیقت در کشد را مدهد او

سهر خواجه که بر آرد هر دو یک
در چو دانه زبانه است نه دانه
هر دو دانه زبانه است نه دانه
هر دو دانه زبانه است نه دانه

قدردم عالم گرفت و تخم بدین بستاند که بر دندال سدیست بگوید که بستاند بربان و صددا

و این کتاب نورالمعرفه

مرا در این نزدیکی بکمال خلعت چو
بیان کند که چه بوده است اینجا
دیگر آن بندگان را به یمن
مرا در این نزدیکی بکمال خلعت چو
بیان کند که چه بوده است اینجا
دیگر آن بندگان را به یمن

کافه سحر در سال ۱۳۰۵
خطا بود که منسخر روی زینا
دو سه برگه که از جنس ابریشم
بیان اصدق ارادت فرموده

کسی دوست و آن کند زبانی
غریب من که نهد دست روی
کر قدمش خسان نه نیرازی
لنگامی کنی ای پش پدیداری

والله اعلم

[illegible]

خاتم انزلی که در میان است
 در مزارین منسوب به خود
 با و رانسته باشد و در انجمن
 با و میرسد و در انجمن
 با و میرسد و در انجمن
 با و میرسد و در انجمن



غفر

ش

[illegible]

بيان اقسام

[illegible]

والله اعلم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مہینہ ارباب

[illegible]

[illegible][illegible]

محضر

<p>انصاف و سید که نشان می دهد و استوار و نه از کس و نه از</p>	<p>و انصاف علیه السلام</p>	<p>باز در هر که از سید که آیا و چه سید و چه از سید</p>
<p>انصاف و سید که نشان می دهد و استوار و نه از کس و نه از</p>	<p>باز در هر که از سید که آیا و چه سید و چه از سید</p>	<p>باز در هر که از سید که آیا و چه سید و چه از سید</p>

<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>
<p>انوار الہیہ میں جو جہت ہے؟</p>	<p>جو ان کے لیے ہے</p>	<p>روا کر کہتے ہیں</p>

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

187

عمر و زمان

<p>کهنه پیش دردم آفاق آن کی بود بنی بر سر آفاق مردانگیست شعله بر آفاق در آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق</p>	<p>آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق</p>	<p>آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق آفاق کی بود آفاق</p>
--	---	---

وزن

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰۰

کتاب غریبات قدیم

سورة الاحقاف

ایمان را که در کمال بود و حق
روافق می بر حقش منجبت
که در خداوند ذکر و یادش
تسلی می یابد و در راهش
وقت و آن شیوه را نشاند
شاید که در سایه یک کلام
هرگاه که باشد و صدی که بماند

جان نیز که در سیر الهی
در حقش قلب را می نشاند
نهادی و در او گنجشاید
که در پیشش که در پیشش
ایمان تمام و در او کمال
که در حقش در پیشش
کمالش ایام و در او کمال

خود را می دانست و در او کمال
که در حقش در پیشش
هرگاه که بودی و در او کمال
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش

در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش
که در حقش در پیشش

والتاسعة

[illegible]

والعنق

[illegible]

چو ابرو زلف تو سپهر منم بزمی گشت

زهر شوق ده که جان من
 با آسب و شیرین مراد من
 خوی ندارد و بر جان من
 دل از دست من بجز خرد
 چه در دهره از این آت و آتش
 نشان حالت زار که از خرد
 اگر از زهر و سحر لای

[illegible]

سریت در آیه اخلاصیات

[illegible]

صافی خود در مسدود

وله الضما

نیز پس من و دردی مضرب است

جوی سر کست خط بر آستان
 برودن در راه دست بگرفت
 کز غایتی نیست
 کن دست از طرف آستان
 بر او دل بر آستان
 سرش بر آستان
 بر او دل بر آستان
 سرش بر آستان
 بر او دل بر آستان
 سرش بر آستان

والتفت

[illegible]

سید بنی موسیٰ لوح و ال بر صفا
وله الصفا
ملکی بختی تا میجاست

۱. ایشیت صحبت با من نیست
 ۲. و در آریا با من است صحبت
 ۳. بر من که در دامن خیریت
 ۴. و یاب که در دامن خیریت
 ۵. با طبع و آفت و در دامن خیریت
 ۶. بر من که در دامن خیریت
 ۷. و یاب که در دامن خیریت
 ۸. با طبع و آفت و در دامن خیریت

۱۱۱

چون

[illegible]

تجارتی بود راسته تو	یکه هست نیز بهشت	که از نیرنگه اوی	بار کردی صفت کاش
و آدمی را که دست گریه	ولایت	که از نیرنگه اوی	تو از نیرنگه اوی
پند دزدی آنکه کرد	که تو ای گند انداختی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
کنت این دولت باروت	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	چون ترس را کردی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
بر غن تو کنت	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
دانی که برین سیاه	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
تا کس که در این	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
راست از مال تو	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
چو دولت تو به دست	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
فنی خا که از دست	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
که زنی بر باد	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
درم آید و شادان	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
ایا کنت ده بر	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
تو خای که آب	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
فرضی که مش	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
خوابی از دشمن	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
یا در بر	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی

تجارتی بود راسته تو	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
و آدمی را که دست گریه	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
پند دزدی آنکه کرد	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
کنت این دولت باروت	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
بر غن تو کنت	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
دانی که برین سیاه	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
تا کس که در این	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
راست از مال تو	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
چو دولت تو به دست	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
فنی خا که از دست	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
که زنی بر باد	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
درم آید و شادان	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
ایا کنت ده بر	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
تو خای که آب	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
فرضی که مش	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
خوابی از دشمن	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
وله	که از نیرنگه اوی	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی
یا در بر	ولایت	که از نیرنگه اوی	که تو از نیرنگه اوی

[illegible]

二

[illegible]

<p>وله فیها کا فائز دل بایس خیر جز نمی آید تو ایست</p> <p>وله ای خیر بر خست او که بر خای و دشمن است</p> <p>وله دو تنی است از راه دل بر که دوستی از سر نیست</p> <p>یار باستان بر او دادند که برین خوش نیست که زنده ای را از او بخت ز دست تو رفتی و دل باری</p> <p>گرم دیو بست کرد و خون گریه را فریاد بپوشید او را که دوست پیش ای اگر دو دهک که بستی ای</p> <p>تیر خست و دیکه کار یکدیگر کشت و دگر بخت بآید مکن از سر بر کرد شکر بخت خست تواند</p> <p>وله خود را دوست نماند</p>	<p>میکن بخت خود را پاک شمس را و دگر دگر</p> <p>وله فیها او آید که بر خست از دست او کس که بود</p> <p>وله فیها بیا و بسجده است شوی است که بر خست</p> <p>وله فیها این قدر را و هر کس از رخ خیزد و دگر</p> <p>وله فیها که رفتی بپوشید گریه را فریاد بپوشید</p> <p>وله فیها گریه را فریاد بپوشید او را که دوست پیش ای</p> <p>وله فیها تیر خست و دیکه کار یکدیگر کشت و دگر بخت</p> <p>وله فیها بآید مکن از سر بر کرد شکر بخت خست تواند</p> <p>وله فیها خود را دوست نماند</p>
--	--

[illegible]

<p>روا که در بعضی پیش باد بگوید که برسد ای کاش تو از کار و دوا غرض باش جزو شایسته شکر است متاع خوشتر از نظیر آن منی خدمت بزرگوار است</p>	<p>وله دایم در پیش برفت گفت خاتونم که در کس گزاف هر منی بزرگوار است ای من که در کار خود شکیام</p>
<p>روا که در بعضی پیش باد بگوید که برسد ای کاش تو از کار و دوا غرض باش جزو شایسته شکر است متاع خوشتر از نظیر آن منی خدمت بزرگوار است</p>	<p>وله تا که ترا در چه بپایست مرغ جانی که گفت پیچیده دودی بر سرش می شود دیدی که پیشش در جوان من بخیر نمیدادم نشین</p>
<p>روا که در بعضی پیش باد بگوید که برسد ای کاش تو از کار و دوا غرض باش جزو شایسته شکر است متاع خوشتر از نظیر آن منی خدمت بزرگوار است</p>	<p>وله بزم و دبستان را می نه بیکجا و در نظیر این جسد صاحب مایه ایست بیارسانی تو را شربت یار بسیار امید که در غایت</p>

[illegible]

[illegible][illegible]

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

در جوار و در شیباید	تا تمام تر و بری نخست	در میان این شیباید	که در نزد او کنگ و گشت
و آتش کس برانانی	وله	و آتش کس برانانی	که خری و امیری و در پست
افشای و نویسنده	برای ای کس خوار و زاری	نوبت خوار و زاری	کبری ای کس خوار و زاری
بجای سپهر و پیر	برای ای کس خوار و زاری	برای ای کس خوار و زاری	بهری ای کس خوار و زاری
بزم سرکاست و داری	وله	بزم سرکاست و داری	ای و در میان کس سرکاست
آنگاه که در روز وانی	در میان کس سرکاست	در میان کس سرکاست	در میان کس سرکاست
کیست خسته و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
بیفت و دران	وله	بیفت و دران	بوی خور و دران
با نام و عافیت و دیده	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
که در کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
صدی و دران	وله	صدی و دران	بوی خور و دران
در میان کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
چون دران و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
کشتی و دران	وله	کشتی و دران	بوی خور و دران
بر کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
آنکه دران و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
تیر و دران	وله	تیر و دران	بوی خور و دران
ترام و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
شکر و دران	وله	شکر و دران	بوی خور و دران
وای و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
بر کس و دران	وله	بر کس و دران	بوی خور و دران
وای و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران

در جوار و در شیباید	تا تمام تر و بری نخست	در میان این شیباید	که در نزد او کنگ و گشت
و آتش کس برانانی	وله	و آتش کس برانانی	که خری و امیری و در پست
افشای و نویسنده	برای ای کس خوار و زاری	نوبت خوار و زاری	کبری ای کس خوار و زاری
بجای سپهر و پیر	برای ای کس خوار و زاری	برای ای کس خوار و زاری	بهری ای کس خوار و زاری
بزم سرکاست و داری	وله	بزم سرکاست و داری	ای و در میان کس سرکاست
آنگاه که در روز وانی	در میان کس سرکاست	در میان کس سرکاست	در میان کس سرکاست
کیست خسته و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
بیفت و دران	وله	بیفت و دران	بوی خور و دران
با نام و عافیت و دیده	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
که در کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
صدی و دران	وله	صدی و دران	بوی خور و دران
در میان کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
چون دران و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
کشتی و دران	وله	کشتی و دران	بوی خور و دران
بر کس و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
آنکه دران و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
تیر و دران	وله	تیر و دران	بوی خور و دران
ترام و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
شکر و دران	وله	شکر و دران	بوی خور و دران
وای و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران
بر کس و دران	وله	بر کس و دران	بوی خور و دران
وای و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران	بوی خور و دران

۱۰۰

[illegible]

هو الله تعالى

الحمد لله على الانتقام والكره على قتل الكرام وصلى الله على محمد خير الانام والبركات
 برحمتك فرمان لازم الاذعان بندگان حضرت قطب جبل اكرم غنم شرف
 اعظم آقاي ميرزا محمد حسين خان **مفهم** امير تومان مكران لپچان ادم ايليا
 اجماله واهضاله ابن بن قتل البصاع وده عديم الاستطاعه التحير في تفسير ميرزا محمد
 منصور حاجي ميرزا خليل سيوفي غاب زاده تحرير ويطهران وراق برداخت وده زنده
 جسد وداودي وافرديجس اح آن نموده است از تاريخ مطالعه كننده جانب ششم
 زلات تحريرش پوشنده وده فخر مفاخرش پوشنده لان الانسان محل الخلق والبيان مكان
 خاتم و اعاجيبه يوم السبت السادس عشر من شهر جادي اثنا عشر شهر صفر من شهر ربيع
 بعد الف من الهجرة مطابقا لثلاثه و ثمانين سنه ۱۲۱۰



